

یادداشت‌های یک ویراستار (۳)

سایه اقتصادی نیا

۱. نمود بیزاری در زبان فارسی

پسوندهای «چی» پسوندی است فعال، که از ترکی وارد فارسی شده است. به اسم می‌چسبد و اسم‌هایی می‌سازد که دلالت دارند بر:

شغل و حرفه؛ مانند آسانسورچی، توپچی، درشکه‌چی، توتونچی.
فعالیت دائمی یا علاقه‌مندی خاص؛ مانند شکارچی، جارچی، قاچاقچی.
تعلق مکانی به یک منطقه یا محل؛ مانند انزلی‌چی، رستورانچی.
گاه «چی» دقیقاً معادل «گر» در فارسی است و معنای «کننده» می‌دهد؛ مانند تماشاچی، اوراقچی.

«چی» نشان‌دهنده وابستگی به مکتبی فلسفی یا تعلق به گرایشی فکری و سیاسی هم می‌تواند باشد. مثلاً مارکسچی یعنی طرفدار مارکسیسم، پهلوی‌چی، یعنی طرفدار سلسله پهلوی، رجوی‌چی، یعنی طرفدار مجاهدین.

«چی» در زبان ترکی همچنان زایا و فعال است. اما زایایی این پسوند در فارسی امروز ما را متوجه ظرافتی در زبان روزمره می‌کند: «چی» برای تحقیر و تخفیف هم به کار می‌رود. دکتر علاءالدین طباطبایی در کتاب فرهنگ دستوری زبان فارسی، به این نکته اشاره کرده‌اند و، علاوه بر دسته‌بندی انواع اسامی مشتق از این پسوند، ذیل مدخل «چی» آورده‌اند: «این پسوند به وام‌واژه‌های اروپایی افزوده می‌شود و عموماً بر مفهومی تحقیرآمیز دلالت دارد: سانسورچی، کودتاچی.»^۱

به نظر من کاربرد همراه با استخفاف «چی» مختص وام‌واژه‌های اروپایی نیست. ممکن است «چی» به کلمات فارسی یا وام‌واژه‌هایی از عربی هم بچسبد و همچنان با استخفاف همراه باشد؛ اختلاسچی و احتکارچی از آن جمله‌اند. این دو ترکیب را فارسی‌زبانان با تحقیر

^۱ طباطبایی، علاءالدین، فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۹۵، ص ۸۷ و ۸۸. برای توضیحات دقیق‌تر و دسته‌بندی مفصل‌تر پسوند «چی» به همین کتاب رجوع کنید.

به کار می‌برند. حتی، آنجا که «چی» نشان‌گر ایش فکری و سیاسی است، کاربرد آن عموماً رویه منفی دارد؛ مثلاً رجوی چی و پهلوی چی معمولاً از زبان مخالفان این گرایش‌های سیاسی به موافقانش اطلاق می‌شود و با نوعی استهزا همراه است. به علاوه، افزوده شدن آن به هرواواژه اروپایی‌ای هم نشان استخفاف نیست چنان‌که این پسوند در آسانسورچی و تلگرافچی فقط به شغل دلالت می‌کند، بدون ارزش‌گذاری منفی.

به نظر می‌رسد وجه استخفافی پسوند «چی» در زبان فارسی رو به افزایش و تقویت است، و اسامی جدید مشتق از این پسوند اغلب بار تحقیرآمیز دارند. گویی زبان فارسی به‌طور خودکار نفرتش را از فساد اجتماعی نشان می‌دهد و بیزاری از قلب مردم به زبان آنها راه می‌یابد: هرچه اختلافات گروه‌های سیاسی بالاتر بگیرد و شکاف‌ها عمیق‌تر شود، هرچه دزدی و رانت و فساد اقتصادی بیشتر شود، هرچه بیزاری در سطح ملی بیشتر شود، پسوند «چی» فعال‌تر می‌شود تا زبان، خود انتقام مردم بی‌پناه را از هرچه اختلاسچی و احتکارچی و سانسورچی و کودتاچی و چاخانچی است بگیرد.

۲. دامن زدن

مصدر مرکب «دامن‌زدن» را در دو معنا می‌توان به کار برد:

اول، معنای حقیقی آن، یعنی بادزدن به کمک حرکت دامن، از جمله بادزدن آتش برای شعله‌ور ساختن آن. دوم، معنای کنایی آن، یعنی کمک کردن به برپایی فتنه و آشوب و تیزتر کردن آتش شر. در مورد دوم، یعنی به کار بردن معنای کنایی «دامن‌زدن»، باید متوجه باشیم که این مصدر کنایی فقط برای امور منفی به کار می‌رود، نه امور مثبت. آنچه بدان دامن زده می‌شود، امری است که گوینده با آن موافقت ندارد. شاهدمثال‌هایی که در فرهنگ‌ها آمده، همه مؤید این نکته هستند. بنابراین، هنگام به کار بردن «دامن‌زدن» باید ببینیم تلقی ما از امر موردنظر مثبت است یا منفی. گاه کار ساده است؛ مثلاً در این جمله:

دانش و پشتکار تو بود که به پیشرفت طرح دامن زد.

قطعاً دامن‌زدن غلط به کار رفته، زیرا از سیاق کلام پیداست که نظر گوینده نسبت به «پیشرفت طرح» مثبت است و برای امر مثبت دامن‌زدن به کار نمی‌رود. اما گاه کار ساده نیست. در این جمله:

زیبایی او به عشق مرد دامن می‌زد.

تنها بافت کلام است که تعیین می‌کند نظر گوینده نسبت به «عشق» چیست. اگر نظرش منفی است و منکر عشق مرد است (مثلاً و فرضاً شری از این عشق در پیش است)، دامن‌زدن درست به کار رفته و اگر منظور این باشد که زیبایی او مرد را عاشق‌تر می‌کند و عشق امری است حسنه، «دامن‌زدن» غلط به کار رفته است.

خبرنگاران و روزنامه‌نویس‌هایی که باید سوگیری‌های سیاسی خود و جهت‌گیری‌های بنگاه خبرپراکنی را در نظر بگیرند، قاعداً باید در به‌کارگیری معنای کنایی این مصدر دقیق‌تر باشند. مثلاً جمله: زیدان به شایعه بازگشتش به یوونتوس دامن زد، گوینده لزوماً شایعه بازگشت را امری مطلوب تلقی نکرده است و خطاست اگر فکر کنیم جمله خنثی است. همچنین جمله: آنها به اختلافات قومی دامن زدند، متضمن این معنی است که گوینده با اختلافات قومی موافقت ندارد و آن را در دسته امور شر گنجانده است. توجه به سویه منفی کاربرد مصدر «دامن‌زدن»، علاوه بر اینکه در کار روزنامه‌نویس‌ها مهم است، در کار ویراستاران هم ضروری است. ویراستار می‌تواند در جهت‌گیری و جهت‌دهی عقیدتی و سیاسی متن به نویسنده، و در انتقال صحیح معنی به مترجم کمک کند.

۳. ملک الشعراء بهار یا ملک الشعراء بهار؟

محمدتقی بهار ملقب است به ملک الشعراء. در زبان فارسی، القاب در حکم بدل هستند و اغلب یا پیش از اسم به کار می‌روند، یا به جای اسم می‌نشینند. ناظم‌الاطباء ذیل «القاب» آورده است: «لقب‌ها و پاچنامه‌ها و خطاب‌هایی که برای توقیر و تعظیم کسی پیش از اسم او ذکر می‌کنند.» مثلاً حضرت علی (ع) را «امیرالمؤمنین علی (ع)» یا به‌تنهایی «امیرالمؤمنین» می‌خوانیم. بنابراین ملک الشعراء، که لقب محمدتقی بهار است، نیز همواره پیش از نام او یا به جای نام او آورده می‌شده است.

مرحوم دکتر معین در کتاب *اضافه* در ذیل «اضافه و بدل» آورده است:

بدان که مشابه به مضاف و مضاف‌الیه، ترکیب بدل و مبدل است. درین صورت حرف آخر اسم اول را مکسور نخوانند، بلکه آخر هر دو اسم را موقوف تلفظ نمایند؛ چنانکه «امام حسن» و «شاهزاده هرمز» و «مرزا (میرزا) صاحب سخن شناس محمود بیگ». پس میم «امام» و های «شاهزاده» و سین «سخن‌شناس» را مکسور نباید خواند زیرا که این هرسه اسم، بدل است از آنها ... در فارسی معمول شده است که در خطاب به مرد «آقای ...» (به اضافه) گویند ... باید دانست که «آقا» عنوان و بدل است همچون خواجه، صاحب، مخدوم و غیره، و اضافه لزومی ندارد. همان‌گونه که گویند «خواجه

نصیر طوسی» و نگویند «خواجه نصیر طوسی» ... در زبان‌های بیگانه نیز همین صورت
مُجری است ... در انگلیسی گویند: Mr. James و نگویند^۲ Mr. of James.

همزه پایانی لغاتی چون شعراء، امضاء، املاء، اعضاء در زبان فارسی اغلب ملفوظ نیست و به همین دلیل در برخی شیوه‌نامه‌های نگارشی، و از جمله دستور خط فرهنگستان، حذف آن را روا دانسته‌اند؛ بنابراین نوشتن ملک الشعراء بهار بدون همزه هم صحیح است. اما برخی فارسی‌زبانان، در گفتار و برای سهولت تلفظ ترکیب «ملک الشعراء بهار»، همزه را به «ی» تبدیل کرده‌اند و این ترکیب را به صورت «ملک الشعراى بهار» تلفظ می‌کنند. این ترکیب از گفتار به نوشتار هم راه یافته و نتیجتاً بسیار می‌بینیم که می‌نویسند: ملک الشعراى بهار. اما این «ی» جزو حروف کلمه نیست و نباید نوشته شود.

روی جلد هردو دیوان بهار، هم دیوانی که انتشارات نگاه منتشر کرده و هم دیوانی که انتشارات توس در دو جلد منتشر کرده، سرو کله این «ی» زائد پیدا شده و هردو نوشته‌اند: «ملک الشعراى بهار». در حالی که در آثار متقدم‌تر، و هم روی مقبره بهار در ظهیرالدوله، نام او با صورت نوشتاری صحیح «ملک الشعراء بهار» آمده است.

۴. یادى از احمد میرعلایى در دوم آبان ماه

نام احمد میرعلایی یادآور جنگ اصفهان است. حلقه‌ای خوشنام و پویا از محافل ادبی دوران معاصر ما. از استاد نجفی درباره جنگ اصفهان زیاد شنیده بودم. گاه و بیگاه تعریف‌هایی می‌کرد. آقای نجفی یکی از عوامل ماندگاری و پویایی جنگ اصفهان را دوری از سیاست‌زدگی می‌دانست. در جنگ اصفهان رواداری سیاسی برقرار بود. به قول برهان‌الدین حسینی، بیش از همه رواداری نجفی و محمد حقوقی بود که حلقه جنگ اصفهان را به یکی از سالم‌ترین و خوشنام‌ترین محافل ادبی ایران معاصر بدل کرده بود. اینکه هرکس وارد حلقه می‌شد، گرایش سیاسی‌اش را پشت در جا می‌گذاشت، خود تمرین رواداری و تقویت نگاهی سراسر انسان‌مدارانه برای اعضاء این حلقه بود. در طول زمانی که این حلقه فعال و برپا بود، تنها دو نفر بودند که از این مراقبت دور ماندند و در نهایت خود از جنگ بیرون رفتند. برهان‌الدین حسینی می‌گفت تلخی این اتفاق همیشه با نجفی و حقوقی ماند و آن دو همواره با تأسف می‌گفتند که چرا دیگر همکاران و همراهانشان باید طوری عمل کنند که کسی رنجیده‌خاطر شود.

۲. معین، محمد، اضافه، امیر کبیر، چ ۴، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

اینک که همه این افراد چهره در نقاب خاک کشیده‌اند، بد نیست خاطره‌ای را که از آقای حسینی شنیدم نقل کنم. این را آقای حسینی پس از درگذشت استاد نجفی برایم تعریف کرد. برای نقل آن از مرحوم حسینی هم اجازه دارم.

احمد میرعلایی داستانی از بورخس با نام «جادوگر مردود» را از انگلیسی برگردانده بود (این داستان اول‌بار در سال ۱۳۵۲ در کتاب الف و داستان‌های دیگر بورخس، و بعد از آن در هزارتوهای بورخس، انتشارات زمان، ۱۳۵۶ چاپ شده است). نجفی هم چند سال پیش از او همین داستان را از فرانسه ترجمه کرده بود، اما با تفاوتی چشمگیر در پایان‌بندی داستان - به طوری که تفاوت ترجمه‌ها، برداشت مخاطب از اتفاق نهایی داستان را تغییر می‌داد. جز این، میرعلایی دچار اشتباهی در یک لغت هم شده بود: «کباب کبکی» را که دون ایلین در ترجمه نجفی برای شام به خادمه «سفارش» می‌دهد، به «شوربا» ترجمه کرده بود. بی‌هیچ شک، غذای موردنظر بورخس در این داستان نه «شوربا»، بلکه «کباب کبک» است، که البته بسیار هم بورخسی‌تر می‌نماید. نجفی که ترجمه خود را قبلاً در میان حلقه جنگ و بدون حضور میرعلایی خوانده بود، دیگر هرگز آن را چاپ نکرد تنها به این ملاحظه که میرعلایی از او جوان‌تر بود و نجفی نمی‌خواست با پیش چشم آوردن اشتباه او، نومید یا شرمسارش کند. حتی بعدتر و پس از فوت غم‌انگیز میرعلایی هم تظاهر کرد که آن ترجمه را گم کرده - حال آنکه محال بود چنین چیزی از حافظه درخشانش دور مانده باشد:

خوشا همراهی و همدلی، خوشا یاری و رفاقت.

دنیا خوش است و مال عزیز است و تن شریف

لیکن رفیق بر همه چیزی مقدم است.
